

بختیار کسی پشتیبانی نمی کند و تمام مردم پشتیبان بازرگان هستند که خمینی ایشان را به نخست وزیری تعیین کرده است." (۲۶۳)

اما او برای آنکه اولاً بقول خودش "بسوگند به قرآن" وفادار مانده باشد و ثانیاً تمام امرای ارتش را وادار به قبول امضاء اعلامیه کند، تز "بیطرفی" ارتش را پیش کشیده است که هم با روحیه "محافظه کارانه" او هماهنگ بوده و هم قصد او از این پیشنهاد آن بوده است که اگر انقلابیون پیروز شدند، برای تبرئه خود بگویند من ارتشی را که می بایستی از دولت قانونی تا آخرین لحظه پشتیبانی کند، وادار به "بیطرفی" کردم یعنی آنراختنی کردم که همان عدم پشتیبانی بختیار را معنی میدهد. بصورت ظاهر هم به سوگند وفاداری خود خیانت نکرده ام (که در حقیقت کرده بود) به همین علت است که دهها بار به گفته بازرگان در دانشگاه تهران تکیه می کند که "امرای ارتش... اظهار مینمایند که ما سوگند وفاداری به قانون اساسی خورده ایم. مسلمانیم باید بسوگند بقرآن عمل کنیم." (ص ۱۴۵ و ۱۷۷ و...)

اما اگر بختیار پیروز شد، با دلایل گوناگون به او بقبولاند که چون شما قصد کشتار مردم را نداشتید و دستور بازگشت نظامی ها را به پادگانها داده بودید، ما با این تصمیم خود، کار نظم و مقابله با شورش مردم را به شهربانی و سایر قوای انتظامی واگذار کردیم و یک اعلامیه "بیطرفی ارتش" هم برای "آرام" کردن انقلابیون صادر کردیم که اولاً "ظاهری" بود در ثانی مانع پیوستن عده ای از نظامی ها به انقلابیون شد که قصد "اعلام همبستگی" با آنها را داشتند. اما آقای بختیار شما که بهتر میدانید ما با توجه به سوگند خودمان، علیرغم اعلام "بیطرفی" همیشه به دولت قانونی وفادار میماندیم و مانده ایم و در صورت بروز هرگونه حادثه ای هم مجدداً وارد صحنه میشدیم و دولت قانونی را حفظ میکردیم. این روش منذبانه همان است که در جریان کودتای ۲۸ مرداد هم بسیاری از نظامیان و رجال سیاسی ما پیش گرفتند و نمونه آن سرتیپ دفتری قوم و

خویش نزدیک دکتر مصدق بود که رسماً رئیس شهربانی دولت دکتر مصدق بود، اما پنهانی با کودتاچیان هم همکاری داشت و پس از موفقیت کودتا گران نیز از سوی آنان به این سمت منصوب شد. این گونه نامردی ها و ناجوانمردیها حتماً از قرن‌ها پیش سابقه داشته که شاعر فرموده است:

شرط جانان نیست با یک دل دو دلبر داشتن

یار دارا بودن و دل با اسکندر داشتن

و اگر نه مصداق این شعر تنها "دارا" و "اسکندر" و "بسوس" و "نیرزن" نبوده است.

بنظر میرسد تیمسار قره باغی پاداش همکاری با رژیم انقلابی را باین صورت گرفته است که:

۱- پس از انقلاب در صورتیکه امرای درجه دو و سه ارتش و حتی تعدادی از درجه داران بینوا محاکمه و تیر باران شدند، با او کاری نکردند و علاوه بر جان، مال او نیز در امان ماند. حمله به خانه او در روز ۲۳ بهمن هم که او این اندازه روی آن تأکید میکند، صرفاً روی هرج و مرج روزهای اولیه انقلاب و عدم اطلاع حمله کنندگان از بند و بست های پشت پرده بین او با سردمداران انقلاب بوده است. او برای تأکید بر بی گناهی خود مینویسد: "دادگاه انقلاب اسلامی نیز در سال ۱۳۶۱ کلیه دارائی من و همسر و فرزندانم را مصادره نموده است." (ص ۱۵۵)

اما باز توضیح نمی دهد که چرا دادگاه انقلاب اسلامی چهار سال برای صدور این حکم صبر کرده است؟ آیا قراری بین او و جمهوری اسلامی نبوده که بعداً با روشن شدن طینت سبعانه جمهوری اسلامی و نیز بر طرف شدن استفاده هائی که باید از او میشده، این قرار بی اعتبار شده و هنگامی که او جان خود را در معرض خطر دیده است، به فکر خارج شدن از مملکت افتاده و اجازه خروج او در آخرین روزهای دولت موقت صادر شده است؟ و بعداً که آنها دیده اند مرغ از قفس پریده، بویژه پس از روشن شدن ارتباطات او با شهبانو در خارج از کشور (به جریان

فرستادن تلگرام تسلیت که در صفحات بعدی همین نوشته آمده است، مراجعه کنید)، مبادرت به مصادره اموال قره باغی کرده اند؟ زندگی پنهانی، آنهم بمدت چهارده ماه، در شرایطی که پسر علیه پدر گزارش میداد، از آن حرفهاست! بدیهی است که به او رسماً اجازه داده اند و او نیز از مرز هوائی و بصورت عادی، اما پنهان از دید مردم عادی، به خارج از کشور رفته است و قول داده بود که زندگی آرام و بی سر و صدائی را در خارج پیش گیرد. گمان من آنست که نامه دادستانی انقلاب اسلامی که در تاریخ ۵۸.۶.۲۲ تحت شماره ۲۰۷۹، د به دفتر محرمانه نخست وزیری نوشته شده تا به او اجازه خروج داده شود و شهربانی هم گذرنامه برای وی صادر کند، درست است و جعلی نیست و با تمام کوششی که قره باغی بعدها کرد این سند با تمام رفتار و کردار پیش از پیروزی انقلاب و بعد از انقلاب قره باغی همخوانی دارد.

۲- او هرگز تصور نمیکرد که با صدور اعلامیه بی طرفی، اولاً ارتش چنان از هم بپاشد و بعد سران انقلابی، او را بدور بیندازند. تصور او و بسیاری دیگر از رهبران سیاسی که با اسلامی ها دست اتحاد دادند آن بود که آنها را به مشاغل بالاتر چون نخست وزیری و ریاست شورای انقلاب و... گمارده و یا حداقل در همان شغل نگه خواهند داشت. مگر سیهید مقدم نگفته بود در تغییر رژیم من چیزی از دست نخواهم داد، از یک در خارج شده و از در دیگر داخل خواهم شد؟ ارتشبد قره باغی نیز مانند بسیاری از امرای ارتش چون، سالها از دخالت در سیاست منع شده بود، فاقد بینش سیاسی بود و شناختی هم از آخوندها بویژه آیت الله خمینی نداشت (که البته اغلب مردم چنین بودند و شناختی از این آیت الله نداشتند) و آیت الله و دارو دسته او را نیز چون مهندس بازرگان، آدمهائی صاف و بی غل و غش و "درستگو" میدانست. از سوی دیگر هرگز تصور نمی کرد، روحانیون این چنین تشنه قدرت باشند و پس از سقوط رژیم و استوار کردن جای پا، خود مصدر کار شوند. به همین

جهت مرتکب چنان اشتباهی شد و چنان تصورات باطلی را در ذهن خود پرورد. پس از فروپاشی ارتش وتیر باران ها بود که چشم او باز شد و شاهد "کشتی بان و سیاست دیگر" گردید و برای آنکه جان خود را نجات دهد تصمیم به خروج از کشور گرفت، شاید هم با هشدار و توصیه مهندس بازرگان که دولتش را پا درهوا میدید و از نظر اخلاقی خود را به قره باغی مدیون میدانست که با طناب پوسیده او به چاه رفته است. شانس با قره باغی یار بود که این تصمیم را در زمان حکومت موقت بازرگان گرفت و آنرا به مرحله اجرا در آورد و گرنه اگر پس از اشغال سفارت امریکا و سقوط دولت بازرگان بود، او را نیز چون فردوست بازداشت و زندانی میکردند و کارش را به "سکته" میکشاندند.

۳- پس از خروج از کشور از آنجا که قواعد دو جانبه بازی کردن و تغییر رنگ را بخوبی میدانست و تمام امیدهای بسته بر انقلابیون را نقش بر آب میدید، بجای آنکه صادقانه به اشتباهات خود اقرار کند و از پیشگاه ملت ایران پوزش بخواهد که به علت نداشتن بینش سیاسی، ارتش را به چنان روزی انداخته است و صادقانه اعلام کند ارتشی که سالها به یک فرمانده متکی بوده، آشکار است که پس از رفتن آن فرمانده، قدرت تصمیم گیری نخواهد داشت، از فرصت استفاده کرده و تلاش نمود که اولاً اعمال خود را توجیه کند، ثانیاً حال که "انقلابیون" را از دست داده، خود را وفادار به شاه قلمداد کند. بهمین جهت در صدد نزدیک شدن به آنان برآمد. در اینجا بد نیست به تلگرام تسلیت او به فرح، پس از درگذشت شاه هم اشاره ای بشود. او تصمیم گرفت که از موقعیت درگذشت شاه استفاده کرده و تلگرام "محرمانه ای" به شهبانو بفرستد و باین ترتیب آب رفته را بجوی باز گردانده و درد آنها بنحوی جای پائی برای خود باز کند. اما در این کار دچار بدشانسی شد. پهلویها تلگرام او را بعنوان اعتراض به اعمال وی پس فرستادند و خبر هم درز پیدا کرد. وی که بشدت سنگ روی یخ شده بود، تصمیم گرفت افشای این خبر را نیز

ناشیانه از ناحیه بختیار و بعنوان کارشکنی های او بحساب آورد. او ضمن صحبت با آقای مهری مجری برنامه رادیو ۲۴ ساعته صدای ایران در لس آنجلس و با اشاره به "شایعاتی که از سوی بختیار علیه او منتشر شده است" میگوید: "برای مثال یکی که در ذهنم آمد، برایتان میگویم. این مسأله خیلی جالبست. بعد از اینکه اعلیحضرت فوت کردند من تازه نجات پیدا کرده بودم. در منزل، کنار همسرم، تلگراف تسلیت تنظیم کردم که برای علیا حضرت شهبانو بفرستم. صبح همان روز پسر دائی بنده از ایران تلفن کرد. گفت تیمسار شما برای شهبانو تلگراف زدید؟ گفتم چطور؟ شما از کجا خبردار شدید؟

نخیر هنوز تلگراف نزدیم. گفت که رادیو بختیار گفت که شما به شهبانو تلگراف زده اید و شهبانو تلگراف را برگردانده اند! ملاحظه میفرمائید اصلاً میتوانید چنین چیزی را تصور بکنید؟ بالاخره تلگراف را بنده نزدم چون بختیار میخواست که بنده تلگراف نکنم!

س - از کجا فهمیدند که شما میخواهید تلگراف بزنید؟

ج - نفهمیده بود، بختیار از هر فرصتی برای شایعه سازی علیه من استفاده میکرد!" (ص - ۳۱۳).

خوانندگان عزیز، جواب را ملاحظه میکنید؟ لطفاً پرسش و پاسخ را یکبار دیگر مطالعه بفرمائید. قره باغی اولاً خبر تلگراف مرا که خودش قبلاً اقرار کرده، شایع سازی بختیار میداند. ثانیاً توضیح نمیدهد که وقتی او باتفاق همسرش تصمیم به ارسال تلگرام تسلیت گرفته است، رادیو بختیار از کجا از آن اطلاع پیدا کرده است؟ بر اساس این اظهارات غیر از شما و همسرتان چه کسی دیگری میتواندست خبر این تلگرام را پیش از ارسال به بختیار داده باشد؟

مگر جز شما و خانم کسی دیگری هم در اتاق بود؟ اما قضیه شاید به این صورت باشد که شما تلگراف را فرستاده اید و پهلویها که از شما بشدت متنفر بوده اند، آنرا پس فرستاده و خبر را نیز به رادیو بختیار داده

اند و آنها هم خبر را پخش کرده اند و گرنه رادیو بختیار که درخانه شما جاسوس نداشته است مگر آنکه همسر شما این خیر یعنی قصد شما مبنی بر فرستادن تلگرام را پیش از ارسال آن به بختیار داده باشد. باین ترتیب دیگر آنرا نایستی شایعه تلقی کرد. شایعه زمانی است که خبری را ساخته باشند. شما که خودتان اقرار میکنید که بفکر فرستادن تلگرام تسلیت بوده اید. حقیقت میبایست آنگونه باشد که روی داده نه آنطور که شما تلاش کرده اید بخوانندگان بقبولانید. بنظر میرسد که تیمسار ارتشبد قره باغی با همان روحیه تذبذب آمیز میخواست از این فرصت هم استفاده کرده و با فرستادن تلگراف تسلیتی البته بصورت "بکلی سری" راهی به دل‌های شکسته خاندان پهلوی پیدا کند که از رویه او در تسلیم ارتش به انقلابیون ناراحت و دل شکسته بوده اند. اما آنها که از او و عمل وی دل چرکین بوده اند، تلگراف را پس فرستاده اند و خبر هم درز پیدا کرده و بختیار هم در رادیوی خود خبر آن را پخش کرده است و این مطلب البته شدیداً به قره باغی برخورد کرده است که چرا بختیار رازداری نکرده است و باپخش خبر، آبروی او را نزد مقامات جمهوری اسلامی برده است و آنها حالا متوجه شده اند که قره باغی هم دل به "دارا" و هم "سکندر" داده.

۴- رژیم جمهوری اسلامی که با دستیابی به اهرمهای قدرت، رفته رفته خوی و خصلت وحشی خود را نشان میداد و حتی به فرزندان خود هم رحم نکرد، به سراغ او هم رفت. بویژه که آگاه شد، تیمسار در خارج ساکت ننشسته و با خاندان شاه مراوداتی را شروع کرده است به همین جهت اموال او همسر و خانواده اش را در تاریخ ۱۴، ۹، ۶۱ مصادره کرد. رژیم می که به فرزندان خود رحم نکرده بود، معلوم است که به این گونه افراد که سالها جیره خوار رژیم قبلی بودند و در آخرین لحظات با پیش گرفتن رویه تذبذب آمیز، از پشت خنجر به آن زده بودند، ابقاء نمیکرد. اما این موضوع البته به ارتشبدی که خود را در پای گرفتن انقلاب "بحق" سهمیم و شریک میدانست گران آمد و تصمیم گرفت از آب گل آلود ماهی

بگیرد و حال که از سوی رژیم "ناسپاس" جمهوری اسلامی اینچنین بیرحمانه مورد تحقیر قرار گرفته، انتقام بگیرد. اینجا بود که او درصدد توجیه رفتار خود بر آمد.

کتاب "بحران..." را با چهار سال تأخیر نوشت و منتشر کرد. تأخیر انتشار این کتاب نیز بسیار قابل توجه و تعمق است. کسی که بادعای خودش چهارده ماه پس از انقلاب به خارج آمده است (حدود اوایل اردیبهشت ۱۳۵۹) چرا باید کتابش در سال ۱۳۶۳ منتشر شود؟ مگر جمع کردن مدارک برای آن کتاب چقدر وقت میخواست، بیش از یکسال، و با انتشار کتابهای بعدی و صدها مقاله تلاش کرد که ثابت کند:

۱- تصمیم به بیطرفی ارتش، تصمیمی درست و صحیح بود و برای جلوگیری از هم پاشیده شدن ارتش گرفته شده است!

۲- چون شهادت کافی نداشت، حتی پیشنهاد بیطرفی را هم از سوی سپهبد حاتم قلمداد کرد در حالیکه بنظر میرسد قره باغی خود این فکر را به او القاء کرده و خود صحنه گردان اصلی بود و تمام تلاش و کوشش خویش را معطوف آن کرده بود که این شرط از سوی فرماندهان ارتش "باتفاق آراء" تأیید و تصویب شود. کما اینکه سپهبد حاتم هم بخاطر بر زبان آوردن این پیشنهاد در محاکمه از سوی انقلابیون، تبرئه شد و عامل موثر در تبرئه او در محاکمات پس از انقلاب، پیشنهاد بیطرفی از سوی او در همان جلسه فرماندهان بود. قره باغی مینویسد "سپهبد حاتم خودش در دادگاه گفته است که من پیشنهاد کردم، من گفتم حتی گفته است قره باغی در این کارها دخالت نداشت. برای اینکه به اصطلاح ایشان از نظر بیطرفی سهم بیشتری را ببرد... من کردم، اعلامیه را من نوشتم... همه این مطالب را گفته و در نتیجه هم تبرئه شده..." (ص ۲۷۹). اما بعداً با خشن تر شدن رویه جمهوری اسلامی، همین سپهبد حاتم که یک بار تبرئه شده است، مجدداً دستگیر و به بهانه خنده دار "صدور بخشنامه تیر اندازی از کمر به پائین" محاکمه و این بار تیرباران شد!

۳- قره باغی تلاش کرد نام خود را از کنار افراد خائن و ذوقبختین تاریخ ایران چون "بسوس" و "نبرزن" و "ماهوی سودی" و "هرمزان" و... کنار کشیده و چنین وانمود کند که او نه تنها تا آخرین لحظه به شاه وفادار بوده، حتی تسلیم ارتش را نیز بواسطه وفاداری به شاه و حفظ ارتش انجام داده است!!

اما تاریخ برای داوری خود نسبت به این گونه افراد، البته معیارهای دیگری دارد و داوری است سخت گیر و بی گذشت و بی ترحم. خلاصه آنکه ایادی خمینی او را هم مانند سید جلال الدین تهرانی، دکتر سنجابی، بازرگان و... گول زدند و با دست او ارتش را خنثی کردند و بعد که کارشان گذشت، او را نیز چون کاغذ استفاده شده ای بدور انداختند.

هر کس با او نیست، بر اوست

هر کس که در مورد انقلاب ایران کتاب یا مقاله ای نوشته و در آن مطلبی به نفع قره باغی نیاورده است، البته از نظر او دروغگو و... است. اما همین افراد در مواردی هم بسیار راستگو هستند البته آن موارد، جایی است که از قره باغی تعریف کرده و یا مطابق نظرات او نوشته اند.

مثلاً مینویسد: بختیار در کتاب ۳۷ روز... خود نوشته است که "اطمینان دارم که ژنرال هایزر اعلامیه بیطرفی ارتش را چهارروز قبل از اینکه صادر شود، پیش نویس آنرا نوشته بود و گذاشته بود و از ایران رفته بود." (ص ۵۵). همینطور قره باغی با استناد به کتاب هایزر مینویسد "او در صفحه ۱۳۱ (کتابش) میگوید فرماندهان میخواستند بعد از خروج شاه از کشور کودتا کنند، وی جلوگیری کرده است." (همان ص) بعد مینویسد "ولی (هایزر) هیچ جا در کتابش راجع به بیطرفی ارتش که تصمیم فرماندهان ارتش بود و بختیار مدعی است که هایزر پیش نویس آنرا نوشته صحبتی ننموده است." آیا تیمسار انتظار داشتند که هایزر راسته حسینی همه مطالب را نوشته باشد؟ او که آمده بود ارتش را خنثی کند



و اگر ارتش احتمالاً قصد کودتا دارد، فرماندهان آنرا از این فکر منصرف کند و مأموریت خودش را نیز می‌بینیم با مهارت کامل انجام داده است. مگر به این مأموریت خود در کتابش اشاره ای کرده است؟ خودش در ابتدای کتابش وقتی مأموریتش را در ایران بموجب حکمی که به او داده بودند شرح می‌دهد، نه تنها خواننده را درباره مأموریتش سردرگم می‌کند بلکه خودش هم اقرار می‌کند که قصد و غرض اصلی مأموریتش را بر اساس این حکم متوجه نشده است. حال انتظار دارید در مورد بند و بست با فرماندهان ارتش، با سادگی و صراحت همه چیز را شرح دهد؟

از آن گذشته شما کتاب عریض و طویلی در رد کتاب هایزر نوشته اید. چگونه است که اینجا وقتی کفه ترازو بنفع شما چرخیده به این کتاب و به نوشته این شخص به نفع خود استناد کرده اید؟

او از اینکه هایزر نوشته "همه ژنرالها میخواستند باافاصله بعد از رفتن شاه ایران را ترک کنند" خشمگین شده و مینویسد "در صورتیکه دیده شده که عملاً بعد از مسافرت اعلیحضرت تا روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ هیچ امیری از کشور خارج نشده است" (ص ۵۶). اولاً همه میدانند که اویسی و ازهاری دو تن از امرای عالیرتبه ارتش، خیلی پیشتر از این وقایع از ایران خارج شده بودند. از همه اینها گذشته امراء ارتش میدانستند که ارتش مانند تنه ای بود که شاه حکم سر آن را داشت. وقتی سر رفت، تنه قدرت تصمیم گیری و ابتکار عمل را از دست داد. از همه مهمتر اگر از ۲۳ بهمن شروع به فرار از ایران کردند، برای آن بود که تا ۲۲ بهمن، یعنی پیش از اعلام بیطرفی و خنثی کردن ارتش و فروپاشی، هنوز رژیم شاهنشاهی برقرار بود. خلاصه آنکه ارتشبد قره باغی هر کسی را که بر خلاف وی اظهار نظر کرده است، حقوق بگیر بختیار خوانده است. امیدوارم این عنوان شامل حال بنده نشود که نظریاتم بر خلاف نظر ایشان است و انتقاداتی به نوشته های او دارم. (نگاه کنید به صفحه ۱۹۲ در مورد ارتشبد شفقت و نیز ادعائی که در مورد تبانی هایزر با "عمال"

بختیار کرده است).

## استقلال رأی و تنفر از خارجیا

او در خلال نوشته هایش بارها به این نکته که او در تصمیم گیریها مستقل بوده و در ضمن نسبت به خارجی ها هم نظر مساعدی نداشته تأکید کرده است و بعنوان تأیید آن، به نوشته هایزر استناد میکند که "...من قره باغی را خوب نمیشناختم. به ربیعی تلفن کرده سوال نمودم. او بمن گفت که قره باغی تحصیلکرده فرانسه است، اما نسبت به خارجیا حساسیت دارد، همچنین به ارتشبد طوفانیان هم تلفن کردم، او هم اظهارت ربیعی را تأیید نمود." (ص ۵۵). و یا "قره باغی به دلیل بی اعتمادی به خارجیان..." (همانجا) و در ضمن بیرون کردن مستشاران آمریکائی را از ژاندارمری بعنوان دلیل مخالفت و عدم اطاعت خود از خارجی ها قید کرده است. او تمام این مقدمه چینی ها را برای این میکند که ثابت کند در جریان انقلاب از هایزر دستور نمیگرفته و چون به تأیید هایزر نسبت به خارجی ها حساسیت داشته، تحت تأثیر او نبوده است. سؤال اینست که اگر چنین بود، چرا اصولاً در آن شرایط هایزر را به خود راه دادید و با او به مشورت نشستید؟ جالب آنکه او میخواهد با هزار من چسب و سریشم به نحوی بختیار را به هایزر ارتباط دهد. در حالیکه میدانیم بختیار هرگز هایزر را رویت نکرد و این قره باغی و سایر امرای ارتش بودند که هرروز با هایزر به مشورت می نشستند. اگر شما مستقل بودید به هایزر چه ارتباطی داشت که به او بگوئید "تنها راه امکان عملی پشتیبانی از دولت و برقراری آرامش و امنیت در کشور به عقیده ما اینست که باید از آمدن خمینی به ایران جلوگیری شود." (ص ۵۸). یا او چه حقی داشت که "رئیس ستاد ارتش مستقل" بودید بگوئید: "از قره باغی خواستم که با رهبران مذهبی مملکت تماس بگیرد" و یا "فکر میکنم که خوبست تیمسار با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی نمایندگان جبهه مخالفین و خمینی ملاقاتی بکنید."؟ (ص ۵۸). البته اگر نگفته اید،

ایرادی به شما وارد نیست. چون ماهیت ارتش ما نوعی بود که از آمریکائیان دستور میگرفت. اما دیگر ادعا نکنید که مستقل بودید و نسبت به خارجی ها حساسیت داشتید و فراموش نکنید که شمادر همان ارتش تا درجه ارتشبدی ارتقاء یافتید و حتماً نرمخو و حرف شنو بودید و گرنه در درجات پائین باز نشسته میشدید و هرگز به امیری نمی رسیدید.

قره باغی ضمن اشاره به استعفایش، مینویسد بختیار برای جلوگیری از استعفای من بجای مراجعه به شورای سلطنت با حيله و تزویر به "خارجی" یعنی سفیر آمریکا متوسل شد. اما توضیح نمی دهد چرا خود او توصیه همان "خارجی" را پذیرفته و از استعفا صرفنظر کرده است.

## آیا پس از رفتن شاه قره باغی بزرگ ارتشتاران فرمانده شده بود؟

(ص ۳۰۹) جالب است که رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران که ادعا میکند از دولت قانونی بختیار حمایت می کرده، تصمیم به استعفا میگیرد و بختیار نمی تواند او را از تصمیمش منصرف کند، اما همین ارتشبد ارتش ایران که ادعا میکند استقلال رأی داشته، با درخواست سولیوان سفیر آمریکا از استعفا منصرف میشود و باز از بختیار انتقاد میکند که برای انصراف وی از استعفا به سفیر آمریکا متوسل شده است! به قضاوت ایشان کسی که برای انصراف استعفای قره باغی به سفیر آمریکا متوسل شده قابل انتقاد است اما کسی که با درخواست نخست وزیر قانونی حاضر به پس گرفتن استعفایش میشود، به هیچوجه قابل انتقاد نیست! آیا این همان ضرب المثل معروف "یک بام و دو هوا" نیست؟

استعفا به خاطر خمینی

او بارها تاکید میکند که "برای جلوگیری از آمدن خمینی به ایران

تصمیم به استعفا گرفتیم." (از جمله ص ۱۷۷) و آنرا جزو یکی از افتخارات خود قلمداد میکند.

اما بنظر میرسد که او هم چون بسیاری از دیگر از سران لشگری و کشوری "یاردارا" بوده اما "دل باسکندر" هم داشته است. به عبارت دیگر قصد او از استعفا تضعیف دولتی بوده است که احساس میکرده در حال سقوط است و میخواست به این وسیله خود را به رژیم جدیدی که در حال تشکیل و قدرت گرفتن بود نزدیک کند. یعنی همان کاری که مهندس شهرستانی شهردار تهران و پیش از او سید جلال تهرانی رئیس شورای سلطنت با (تسلیم) استعفای خود به خمینی کردند و یا اعلام همبستگی شاپور بهرامی آخرین سفیر شاه در پاریس با آیت الله خمینی که ماهیت این افراد را بخوبی میشناخت، استعفای آنها را قبول کرد بدون آنکه بعداً محلی از اعراب برای آنها قائل شود. و گرنه کسی که استعفای خود را بدلیل مخالفت با ورود خمینی قلمداد میکند که نبایستی بشکل زیر عکس العمل از خود نشان دهد:

تیمسار قره باغی در چند جای این کتاب به اصالت مطالب کتاب "مثل برف آب خواهیم شد" اشاره کرده اند. به بینیم جریان مذاکرات چاپ شده در این کتاب چگونه بوده است.

در نهم بهمن ۱۳۵۷ و سه روز پیش از مراجعت آیت الله خمینی، در ستاد بزرگ ارتشاران جلسه ای مشورتی با حضور فرماندهان ارتش برگزار شد تا در مورد ورود آیت الله خمینی و انقلاب چاره اندیشی کنند. تمام مذاکرات این جلسه که بر روی نوار ضبط شده بود، بعد در سال ۱۳۶۶، ۱۹۸۷ بصورت کتابی تحت عنوان "مثل برف آب خواهیم شد" به چاپ رسید.

سپهبد احمد علی محققى آخرین فرمانده ژاندارمری کل کشور در این جلسه اظهار کرده است:

"بنده قربان عقیده ام از روز اول که وارد این جریانات شده ایم،

ثابت بوده است. اگر مشکل یک چیز سیاسی است که ما نمی دانیم، بنده نمیدانم. ولی اگر طرف واقعا همین آقای خمینی است و ما میخواهیم او را راضی بکنیم، این راضی بشو نیست و اطرافیانش در مملکت به علت تسامح ما، به علت چشم پوشی ما، به علت این که طناب درست میکنیم برای خفه کردن خودمان، وضع روز به روز بدتر شده است و این را بنده هزار دفعه گفته ام.

باز فردا به از امروز بدتر خواهد شد... مردم هم که الان یکسره "یا مرگ یا خمینی" است، خوب ما از خمینی نترسیم، بگوئیم بگذریم بیاید. این رئیس دولت اگر میخواهد حکومت بکند، شب چه فاسدین گذشته و چه مفسدین فعلی را، همه را مأمورین بگیرند، زندانی کنند، آویزان کنند. تند و انقلابی جلو برویم و هیچ کس هم هیچ کاری نخواهد توانست بکند. همه برمیگردند به طرف ما. اگر بخواهیم این طور شل شلی برویم جلو، این (بختیار) که رفت اصلاً دیگر هیچ کس نمی آید و جرأت این که نخست وزیر بشود ندارد. ما که وسیله دستمان سرباز و افسر است. افسرهای جزء و سربازها هم میروند و دیگر نمی ایستند که ارتش بتواند کاری بکند، هر عمل قاطعی که باید بشود، همین الان باید بشود... حالا فرودگاه را باز کردیم، آقا تشریف میاورند، باز کنیم تشریف میاورند. تو هوا آقا را بگیرند. آقا را زندانش کنند با همه نفراتش. مگر افغانستان که کرد چطور شد؟ به خدا همه مسلمانها بر میگردند طرف شما. شما را پیشنهاد میکنم" (محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی، ج ۲ ص ۹۴۴ به نقل از مثل برف آب خواهیم شد).

اما تیمسار قره باغی که ادعا میکنند که بخاطر مخالفت با ورود خمینی از سمت خود استعفا داده است با گفتن "زیاد سخت نگیرید، بسیار خوب، این نظر تیمسار بود" حرف او را قطع میکند تا به هدف اصلی اش که تسلیم بی قید و شرط ارتش در دو هفته بعد بود برسد.

آیا ارتش از دستور شاه اطاعت کرد؟

او مینویسد "اعلیحضرت در یک جلسه ای که فرماندهان نیروها سه گانه، ارتشبد طوفانیان و مرا احضار کرده بودند، در حضور آقای بختیار نخست وزیر چنین فرمودند: "بعلت وقایع اخیر کشور، خیلی خسته شده ایم و احتیاج به استراحت داریم. قبلاً هم قرار بود برای معاینه مسافرتی بکنیم. حال که دولت جدید برابر قانون اساسی تشکیل شده در نظر داریم بعد از تشکیل شورای سلطنت، به خارج از کشور مسافرت نمائیم. لذا لازم بود که با حضور آقای نخست وزیر ودولتی که تشکیل داده اند، پشتیبان قانون اساسی است، ارتش شاهنشاهی وظیفه دارد که از دولت قانونی پشتیبانی نماید." (ص ۱۷۵) این جلسه به درخواست بختیار تشکیل شده بود که اطمینانی به "ارتش شاهنشاهی" نداشته و میدانسته پس از رفتن شاه، ارتشی که همیشه از او اجازه عمل میگرفته اکنون در نبودن او ممکن است سردرگم مانده و او را در چنین روزهای بحرانی تنها بگذرد و تأیید پادشاه هم به امرای ارتش، در مورد حمایت از "دولت قانونی" روی همین اساس بوده است. بختیار نیز به این جلسه اشاره کرده مینویسد: "من قبل از اینکه شاه ایران را ترک بکنم، از ایشان خواهش کردم که فرماندهان ارتش را بپذیرد، در جایی که خود من هم باشم و در حضور من به آنها بگوید که وظایف دولت مشخص است و شما بایستی تحت نظر دولت انجام وظیفه کنید." (سی و هفت روز پس از سی هفت سال، انتشارات رادیو ایران، پاریس ۱۳۶۱ ص ۵۰) با توجه به این شرایط، قره باغی هرگز توضیح نمیدهد که چگونه بدون اطلاع نخست وزیر مبادرت به تشکیل آن جلسه تاریخی فرماندهان ارتش میکند که منجر به صدور اعلامیه بی طرفی ارتش شد و باز توضیح نمیدهد چگونه بدون موافقت نخست وزیر قانونی کشور، اطلاعیه بیطرفی ارتش را به رادیو تلویزیون فرستاده و او را در مقابل عمل انجام شده ای قرار داده است. بخصوص ما میدانیم که در آن روزها به علت مخالفت کارکنان رادیو و تلویزیون با دولت، هیچ کسی حرف بختیار و دولت او را گوش

نمیکرد و آنها منتظر بودند که اعلامیه هائی از این دست را بلافاصله از رادیو و تلویزیون پخش کرده سبب تضعیف دولت را پیش از پیش فراهم سازند. مینویسد "آقای بختیار می توانست اساساً بیطرفی ارتش را قبول نکند" یا مانع انتشار آن از رادیو و تلویزیون بشود؟ آیا او دارای نیروی نظامی جداگانه ای بود که با فرماندهان ارتش به مقابله برخیزد؟ جالب آنکه وی بعنوان شاهد برای تأیید گفته بخود مینویسد: "همانطور که بعد از خروج اعلیحضرت از کشور، هفت روز از انتشار پیام رئیس ستاد بزرگ به نیروهای مسلح شاهنشاهی از رادیو، بعلت وجود کلمه "شاهنشاهی" در آن جلوگیری کرده بود" (ص ۱۷۱).

غافل از اینکه کارکنان رادیو و تلویزیون در آن شرایط، حاضر بودند اینگونه پیامها را حتی بدون دستور نخست وزیر، خودشان داوطلبانه پخش کنند. بد نیست حداقل امروز پس از گذشت هفده سال قدری انصاف داشته باشید. قره باغی در مصاحبه با رادیو ۲۴ ساعته گفته است که سروس آموزگار وزیر اطلاعات دکتر بختیار در کتاب "تحقیقات در باره کشته شدن بختیار" که به زبان فرانسه منتشر شده گفته است وقتی اعلامیه بیطرفی ارتش را برای پخش از رادیو تلویزیون آوردند، من به بختیار تلفن کردم و گفتم که مخالف پخش این اعلامیه هستم. اما بختیار دستور داد که آنرا پخش بکنند. (ص ۱۷۲، ۲۸۶، ۳۱۱، ۳۳۰ و...) بهتر است که آقای سروس آموزگار در این زمینه توضیح بدهند که آیا این مطلب درست است؟ و بعلاوه آیا بختیار در آن شرایط قادر بود از پخش این اعلامیه از رادیو تلویزیون ممانعت بعمل آورد؟ در شرایطی که حتی عده ای از کارکنان رادیو تلویزیون هم که اعتصاب نکرده بودند، اما در سویدای دلشان، گرایش هائی به انقلابیون داشتند؟

او در مقابل این سؤال که "آیا در ایران وضع ارتش ترکیه بررسی نشده بود که چگونه در مواقع بحران وارد عمل میشود و زمام حکومت را بدست میگیرد و پس از اینکه بحران رفع شد، با انجام انتخابات آزاد،

حکومت را به منتخبین مردم می سپارد؟" پاسخ میدهد: "... ارتش شاهنشاهی ایران مانند ارتش غالب کشورهای جهان حق مداخله در سیاست را نداشت و می بایستی تابع سیاست دولت قانونی باشد." (ص ۱۷۸)، سؤال من از ایشان بسیار کوتاه و روشن است؛ شما بعنوان کسی که در رأس ستاد بزرگ ارتشتاران بودید، به اقرار خودتان وظیفه داشتید که تا آخرین لحظه از دولت قانونی حمایت کنید. حتی اگر پیشنهاد بی طرفی ارتش فکری نبود که توسط شما به سایر فرماندهان ارتش القاء شده باشد، چرا با آن مخالفت نکردید تا دیگران هم دل و جرأت پیدا کرده و نظر خود را بدهند؟ ایشان برای توجیه عمل خود اضافه میکنند: "البته به گونه ایکه اعلیحضرت قید کرده بودند، تا موقعیکه نخست وزیر پشتیبان قانون اساسی باشد، نه بطوریکه ضمن تشریح مذاکرات شورای فرماندهان گفته شد، خواهان تغییر رژیم و اعلان جمهوری باشد." اگر حتی بختیار صحبت از تغییر قانون اساسی هم کرده بود، هنوز که قانون عوض نشده بود و او بموجب قانون جاری مملکت، هنوز "نخست وزیر قانونی" بود. مگر قصاص پیش از جنایت هم داریم؟

او در مقابل این سؤال که چرا اعلامیه بی طرفی بدون اطلاع نخست وزیر، به رادیو فرستاده شده است، در توجیه کار خود مینویسد: "اما فرستادن آن به رادیو... با توجه به اوضاع و احوال آن روز، بنا به تقاضای فرماندهان نیرو بمنظور تسریع در انتشار آن بمحض اجازه نخست وزیر و جلوگیری از خونریزی و ادامه حمله تظاهر کنندگان به اماکن نظامی صورت گرفته است." !!! (ص ۱۷۴) و در مورد این سوال که "آیا از اعلامیه بی طرفی ارتش قبلا اعلیحضرت را آگاه کرده اید؟" (ص ۱۷۶) پاسخ میدهد: "اعلام بیطرفی ارتش نتیجه دو ساعت بررسی و تجزیه و تحلیل و بحث فرماندهان در باره اوضاع کشور و وضعیت نیروهای مسلح شاهنشاهی میباشد. قبل از تشکیل جلسه شورای فرماندهان، کسی از آن اطلاع نداشت تا اعلیحضرت یا کس دیگری را از آن آگاه نماید." اما



هرگز پاسخ نمیدهد چرا پس از تصویب و پیش از پخش این اعلامیه از رادیو در باره آن از شاه کسب تکلیف نکرده اند؟ مگر شما همان فرماندهانی نبودید که حتی برای پرداخت دوهزار تومان پاداش، "شرف عرضی" تهیه میکردید و تعداد این شرف عرضی ها به قدری زیاد شده بود که از دفتر مخصوص دستور دادند که از این پس قسمت های مهم شرف عرضی ها با خط قرمز نوشته شود که شاه فرصت رسیدگی به این همه کارها را داشته باشد. آیا ارتشبد قره باغی با رفتن شاه خود را "بزرگ ارتشتاران فرمانده" تصور میکرد است؟ آیا اگر شاه در ایران هم بود، او جرأت می کرد مصوبات شورای فرماندهان ارتش را پس از تصویب برای پخش به رادیو تلویزیون بفرستند.

● نیمروز شماره های ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶ اردیبهشت، ۱۳۶۵ - ۱۹۹۷

www.iran-archive.com

## تأمین نامه سران ارتش

در بیوگرافی کوتاهی که چندی پیش از ارتشبد قره باغی در فصلنامه ره آورد منتشر کردم، نوشته بودم (هرگز ارتشبد قره باغی را متهم به خیانت نمی کنم، و خیانت کار هر کسی نیست. خیانت به خصوصیتی نیاز دارد که در ایشان سراغ ندارم) امروز با توجه به نوشته اخیر بنی صدر در مجله مهرگان و قرائن و اماراتی که قبل از آن هم بدست آمده بود، ناچار باید نظر خود را تغییر بدهم و بپذیرم که خیانت عالماً و عامداً انجام پذیرفته است. آقای بنی صدر می گوید (وقتی آقای فروهر به پاریس آمد پیام سران ارتش را آورده که در صورت دادن تأمین آنها آماده اند نظام جدید را بپذیرند. با او نزد آقای خمینی رفتیم، آقای خمینی با دادن تأمین کتبی موافقت کرد. روز بعد تأمین نامه را که در یک صفحه نوشته بود به من داد، آن را به آقای فروهر سپردم که به سران ارتش بدهد) تصور نمی رود که آقای بنی صدر در بیان این واقعه نظری خاص داشته باشد یا دست به دروغ پردازی زده باشد. این شایعه پیش از اینها هم شنیده میشد، مذاکرات بعد از ظهر ۲۲ بهمن در منزل جعفرودی و از آن پس رها کردن ارتش و ناپدید شده قره باغی و بدون هیچ اشکالی سر از پاریس در آوردن، شایعه را تأیید میکردند. اما مدرک قابل اطمینانی که قابل استناد باشد هنوز به دست نیامده بود، تا آنکه سرهنگ توکللی رئیس ستاد ارتش انقلاب در نامه سرگشاده ای که چندی پیش خطاب به رفسنجانی نوشت، در پاسخ اتهاماتی که به او وارد کرده بودند دال بر اینکه در فرار بعضی افسران طاغوتی دخالت داشته است به صراحت و سربلندی ضمن ستایش آن عده افسران که در

برابر انقلاب پست فرماندهی خود را ترک کردند و تصرف پادگان ها را تسهیل نمودند پذیرفت که موجبات خروج عده ای از آنها منجمله قره باغی را که در توصیف از او داد سخن هم داده بود، از فرودگاه فراهم نموده است یعنی پاداش خدمت آنها را داده است.

صبح روز ۲۳ بهمن وقتی از طرف کمیته محل برای تصرف خانه سازمانی رئیس ستاد ارتش رفتند مشاهده کردند که تمام اثاثیه در کارتهای بزرگ و کوچک قبلاً بسته بندی شده رویهم چیده شده اند و آماده خروج هستند. بنا براین صاحبخانه از خیلی پیش در فکر خروج از کشور بوده است.

اما اکنون که نوشته آقای بنی صدر هیچگونه محلی از شک و تردید باقی نمیگذارد صورت مسئله بکلی تغییر می کند، یا آقای بنی صدر دروغ می گوید که در آنصورت توپ در زمین قره باغی است تا پاسخ بدهد و دلائل خود را در رد گفته او بیان کند تا سیه روی شود هر که در او غش باشد و فراموش نکنند که سکوت علامت رضا است. یا بنی صدر حقیقت گفته (که گفته است) در این حالت هم به عهده آقای قره باغی است که به مردم ایران توضیح بدهند:

۱- چرا به چنان خفت و زبونی تن داده است؟

۲- چرا تا کنون از وجود چنین نامه ای سخن نگفته اند؟

۳- این تأمین نامه یک سند بسیار مهم تاریخی است که به هیچکس جزملت ایران تعلق ندارد حتی اگر به نام فرد معینی صادر شده باشد. این سند تاریخی که بایستی بموقع در یکی از موزه های کشور نگهداری شود اکنون کجا است؟

۴- بهتر بود که بجای آنهمه قلم فرسوده کردن! در تکرار مکررات و گناه را به گردن رفتگان انداختن متن تأمین نامه را منتشر میکردند تا حقایق روشن میشد و پژوهشگران تاریخ معاصر مجبور نمی شدند برای پی بردن به اصل ماجرا اینقدر صغری و کبری بچینند و به هر سوراخ

وسنیه ای سر بکشند؟

۵- آیا تأمین فقط به نام شما و فردوست بوده یا جنبه عمومی داشته است؟ چون اگر جنبه عمومی داشته باشد بسیار بعید بنظر میرسد که رهبر مذهبی انقلاب بر خلاف قول کتبی که داده است دست به قتل عام افسران بزند و مشروعیت خود را در برابر ملت و قضاوت جهانی از دست بدهد (گفته شفاهی چیز دیگری است)

و حالا تأمین نامه این پرسش را پیش آورده است که آیا تحلیل رفتن مستمر ارتش با آن شتابی که دیدیم در ارتباط با آن نامه بوده است؟ آیا از کار افتادن مدیریت، صدور دستورات ضد و نقیض و بستن دست فرماندار نظامی در راستای آن تأمین نبوده است؟

آیا بی اعتنائی به شکوه های فرماندهان که می گفتند مثل برف آب میشویم و پاسخ هائی از این نوع (که این عقیده شما است، تیمسار بفرمائید) باین خاطر نبوده که فرماندهان را مأیوس و سرگردان کنند؟ روحیه آنها را هر چه بیشتر ضعیف کنند تا آماده تسلیم شوند؟

مسلماً دادن این نامه در برابر توقعاتی بوده که آقای خمینی از ارتشیان داشته است. با این هدف که خود را از سرراه انقلاب به کناری بکشند. ملاقات های بعدی با نمایندگان خمینی به منظور انتخاب راه حلی مناسب البته جریان داشته است و گرنه در اصل مطلب توافق قبلی شده بود، در این راستا ارتش یا میبایستی به انقلاب می پیوست یا تسلیم میشد و یا بالاخره از طریق اعلام بیطرفی که ساخته و پرداخته آقایان بود و خود رنگ تسلیم داشت، راه پیروزی انقلاب را هموار میکرد.

هیچیک از این راه حل ها بلافاصله پس از صدور تأمین نامه امکان پذیر نبود زیرا آشفته گی ارتش در آن زمان هنوز به پایه ای نرسیده بود که بتوان این داروی تلخ را به خورد مردم ایران داد و فرماندهان را حاضر به پذیرش کرد، فرصت لازم بود تا زمینه مناسب فراهم گردد، چه بسا همان گونه که اعلیحضرت در گفتگو با آقای نهایندی فرموده اند (آمدن

ژنرال هوپز با این قصد بوده که ارتش را از سر راه انقلاب بردارد) این ژنرال هم در اخذ تصمیم نهائی بی اثر نبوده است. کما آنکه وقتی ارتشبد قره باغی ظاهراً استعفا میدهد، ژنرال هوپز دست و پای خود را گم می کند و از ترس اینکه مبادا دنباله طرح قطع شود سولیوان را که ارتشبد قره باغی از او شنوائی داشت با عجله نزد نخست وزیر می فرستد تا مبادا با استعفا موافقت کند مخصوصاً که آقای نخست وزیر از قره باغی دل خوشی نداشت و آمادگی تعویض او را داشت.

وقتی سیر حوادث را دنبال می کنیم به این نتیجه میرسیم که همه و همه آن ندانم کاری ها به قصد آماده کردن زمینه مساعد بوده است. فلج کردن فرماندار نظامی، چیدن سربازهای خسته با آرایش استقبال و بدرقه رسمی در کنار خیابانها، پذیرش گلھائی که دختران انقلابی در تفنگ سربازها می گذاشتند (حال آنکه اثرات شوم آن را در انقلاب های جهانی آزموده ایم) حتی اگر نخست وزیر هم دستور داده باشد که گل ها را بپذیرند رئیس ستاد که مسئول حفظ روحیه ارتش است نمی بایستی این دستور را اجرا میکرد چون از امور داخلی ارتش محسوب میشد، تفرقه واحدها در گوشه و کنار شهر بر خلاف آئین نامه ضد شورش و بدتر از همه به قتلگاه فرستادن شبانه ارباب های جنگی گارد شاهنشاهی بدون پشتیبانی در میان انقلابیون مسلح و به کشتن دادن سرلشگر ریاحی و همراهان که حکم قتل عمد را داشت و منجر به نابودی ۲۷ دستگاه ارباب سنگین هم شد و در کنار این ها تشکیل کمیسیونهای آه و ناله بدون اخذ هیچ گونه تصمیم در ستاد ارتش به قصد تضعیف روحیه فرماندهان و همه آنها با این هدف که وقتی متن اعلامیه را جلوی آنان می گذارند بی چون و چرا امضاء کنند که صد البته راهنمائی ها و کمک فردوست در روند از پا افتادن ارتش بسیار مؤثر بوده است کار ارتش را به آنجا کشاندند که شعار (ارتش به این بی غیرتی هرگز ندیده ملت) دهان به دهان میگشت و در راهپیمائی ها بدون بیم بصورت دسته جمعی تکرار

میشد و هیچکس نبود که این آوای شوم را خفه کند. با آنکه هدف این شعار سران ارتش بود و نه بدنه آن خواه و ناخواه در روحیه افراد و درجه داران هم اثر میگذاشت تا آنجا که در ۲۲ بهمن فرماندهان از هر طرف راه را بروی خود بسته دیدند و تسلیم طرح فردوست - قره باغی شدند.

تمام قتل‌ها، اعدام‌ها، غارتها، چپاول‌ها، ظلم و ستمها، تلفات میلیونی و خسارات میلیاردی جنگ عراق، بدنامی و سرافکنندگی در عرصه بین‌المللی و هزاران مصیبت‌های دیگر نتیجه آن تأمین‌نامه و بدنبال آن تسلیم ارتش بوده است. اگر ارتش تسلیم نمیشد، انقلاب پیروز نمیشد. انقلاب‌های دیگر جهان هم تا ارتش را با خود یار نکردند پیروز نشدند. پیروزی لنین در انقلاب اکتبر بهترین شاهد این مدعا است.

نیمروز، شماره ۱۳۷۶، ۴۴۸

۱۹۹۸

## چرا اعلامیه «بیطرفی ارتش» را امضا نکردم؟

در مطلبی که سپهبد مجید معصومی تحت عنوان "چگونه سرنوشت ارتش شاهنشاهی به اینجا رسید"، نوشته اند، اسمی از من به دفعات برده شده و مراتبی ذکر شده که لازم دیدم در این مورد توضیحاتی بدهم تا حقایق پوشیده نماند.

سپهبد معصومی می نویسد: "... سپس ارتشبد قره باغی اعلامیه را امضا کرد و آن را به ارتشبد شفقت که کنارش نشسته بود داد. ارتشبد شفقت کمی درنگ و اظهار داشت "من در رده فرماندهی نیستم و امضا نمی کنم".

امضا نکردن صحیح، درنگ و اظهار استنادی به من بی ایراد ولی برخلاف واقعیت است. این اولین بار است که چنین مطلبی در این مورد نوشته می شود.

باید به سپهبد معصومی که دور از من نشسته بود، الهام شده باشد که قبلاً حواس خود را کاملاً جمع و متوجه من کند تا در آن لحظه بخصوص خوب ببیند و نیک بشنود و در ذهن خود ثبت کند که بعد از سال ها آن را بتواند روی کاغذ بنشانند.

بر فرض صحت، چه لزومی داشت و اجباری بود که من نیت خود را بلند توضیح دهم و توجیه کنم (که فقط او شنیده باشد). خطاب به چه کسی و چه مقامی؟

حال که پس از ۱۷ سال توجه و قبول شد که ادعای کذب وجود امضای من و بعد خط خوردن آن بنا به تقاضای من و موافقت رئیس ستاد در خارج از جلسه کارساز نیست و برعکس زیانبار می باشد، تدبیر بر این شده که ساده و مختصر ادعا شود به خلاصه اینکه: "ارتشبد شفقت موافق بود ولی امضا نکرد". ارج و ارزش این چنین ادعا را قضاوت با خواننده محترم است.

باتوجه به اینکه وزارت جنگ دخالت در امور ستاد بزرگ ندارد و اساساً حضور من در آنجا بی مورد و غیر موجه بوده، امضا نکردن من از این جهت بوده است نه موافقت یا مخالفت؛ سپهبد معصومی در راه عوضی قلمفرسایی کرده و خود را زحمت داده اند. وزیر جنگ نظر خود را در این مورد در هیأت دولت که علی الاصول موضوع باید مطرح می گردید، بیان می داشت که تسریع و مسیر حوادث مانع آن شد. اضافه کنم که حضور سپهبد معصومی هم در آن جلسه بی مورد و بدون اطلاع و اجازه من بوده است.

چگونه و چرا در ستاد بزرگ حضور پیدا کردم؟

در روز ۲۲ بهمن در حدود ساعت ۱۰ ارتشبد قره باغی رئیس ستاد بزرگ تلفنی با من تماس گرفت و اظهار داشت: "تیمسار، خواهش می کنم ساعتی تشریف بیاورید ستاد تا در وضع روز تبادل نظری باهم بکنیم." و ابدأ اسمی از شورا، کمیسیون یا هر نشست جمعی نبرد. چون می دانست نه امکان چنین تقاضایی از طرف او بود نه اجابت آن از طرف من محتمل.

دو سه روز قبل هم چنین دعوتی از تیمسار ارتشبد عظیمی وزیر جنگ سابق به عمل آورده و ملاقاتی در ستاد، فیما بین انجام یافته بود. لذا من دعوت رئیس ستاد را از این نوع تلقی کردم (خصوصی برای مشاوره). به حکم وظیفه سربازی، بالافاصله عازم ستاد شدم. در آن روزها چنین امری طبیعی می نمود.



ارتشبد قره باغی مرا به عنوان وزیر جنگ در بیرون از دفتر خود طبق معمول استقبال، سپس به سالن هدایت کرد و با هم وارد شدیم. در آنجا خود را بتدریج در برابر صحنه ای غیر از آن که باید تصور می کردم، یافتیم. لاجرم چنانکه شاید و باید امضایی نکردم و بدین طریق دخالتی در امر ستاد بزرگ از طرف وزیر جنگ نشد که مورد نظر و تمایل غیر موجه رئیس ستاد بود که هنوز هم در موجودیت بخشیدن به آن ساعی و کوشا بوده و عبارت پردازی می شود.

سپهد معصومی می نویسد که "من یک هفته در منزل بستری بودم"، تا حدی صحیح است؛ این امر کوچک بی اهمیت چه ارتباطی به موضوع دارد؟

حال مرا لازم می آید که در این مورد چند کلمه دیگر هم بنویسم: پس از مراجعت از مأموریت آذربایجان به علت بیماری در آستانه مسافرت به آمریکا برای معالجه بودم که بعد از وساطت و توصیه چند شخصیت نزدیک به شاه و نخست وزیر (مثلاً آقای اردشیر زاهدی) و طی ده دقیقه مکالمه تلفنی مستقیم، اعلیحضرت فقید با اشاره به اینکه "می دانم بیمار هستی و عازم خارج و خودم اجازه داده ام" قبول مقام وزارت جنگ را به من تکلیف فرمودند. من راه حل های دیگری به عرض رساندم از جمله ابقای وزیر جنگ کابینه قبلی، خود نخست وزیر ضمناً نمی تواند عهده دار وزارت جنگ باشد که سوابقی دارد جواب فرمودند "من انتخاب وزرا را به عهده نخست وزیر گذارده ام و او اصرار دارد امیری عهده دار این پست شود و وزیرش هم نمی خواهند که سابقه وزارت داشته باشند. او شما را برای انتصاب در این مقام برگزیده و از شما انتظار هست که قبول کنی و پس از معرفی دولت به مجلس و اخذ رأی اعتماد بتوانی به مسافرت استعلاجی بروی و در این مدت در صورت ضرورت، ما بیمارستان قلب خوبی داریم که مورد اطمینان است می توانی با اطمینان خاطر مراجعه کنی." ادامه مکالمه را بیش از این

جائز ندیدم ناچار پذیرفتم. در این موقع فرمودند: "از شما غیر از این انتظاری نبود. خودتان را به نخست وزیر معرفی کنید و جریان مکالمات تلفنی را به ایشان بگویید. ضمناً معرفی شما به ما برای انتصاب در پست جدید دیگر لزومی ندارد، این مکالمات به جای آن خواهد بود."  
بلافاصله با نخست وزیر تماس حاصل و گزارش لازم را دادم. پس از تعارفات معمول دستور فرمودند که "فردا صبح ساعت ۹ در مجلس حاضر شوم. آنجا همدیگر را می بینیم."

کیهان لندن، شماره ۷۵۷

● نیس ۲۸ اکتبر، ۷ آبان ۱۹۹۹

www.iran-archive.com

## تحریر تاریخ

تیمسار ارتشبد قره باغی در شماره نوروزی ۷۴۹ هفته نامه کیهان لندن در مقاله ای تحت عنوان "با خاطرات ساختگی نمی توان تاریخ را تحریر کرد" چنین نوشته است:

"... دو سه بار برای مکالمه تلفنی با نخست وزیر از جلسه (منظور شورای فرماندهان! ۲۲ بهمن است) خارج شدم و از تیمسار ارتشبد شفقت تقاضا نمودم که جلسه را اداره کند... و اضافه می کند که «تیمسار شفقت هم خود آنرا نوشته است.»

ادعای تیمسار قره باغی در مورد ترک جلسه صحیح است ولی تقاضای وی از من برای اداره آن هرگز حقیقت ندارد و در جایی هم در این مورد مطالبی ننوشته ام.

بر فرض اینکه در غیبت او که به مدت کوتاهی بود مذاکرات ادامه می یافت، که نیافت اداره جلسه مسلماً به عهده جانشین سازمانی وی شادروان تیمسار سپهد هوشنگ حاتم می بود. به عبارت دیگر جانشین او جایش می نشست نه کس دیگر. مسلماً نه وزیر جنگ.

تیمسار قره باغی در کتاب "حقایق در باره بحران ایران" هم مطالبی به من ارتباط داده و نوشته است که از حقیقت به دورند و من به آنها جواب ندادم و به سکوت برگذار کردم حال می بینم این روش درست نبوده است. لذا قصدم بر آنست که اگر فرصتی دست دهد توضیحات لازم را به رشته تحریر در آورم تا در سینه تاریخ، اباطیل به جای حقایق ننشینند.

دکتر منوچهر رزم آرا

## اعتراف بگناه

سرانجام پس از گذشت ۲۲ سال آقای عباس قره باغی با نشر اعلامیه ای که بخشی از آن در کیهان لندن درج گردیده با نهایت درجه بی پروائی و با احساس غرور مسئولیت اعلامیه کذائی بیطرفی ارتش را در سیه روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و بزعم ایشان امروز با تغییر عنوان «اعلامیه حمایت از ملت و حفظ ارتش» بعهدہ گرفته است.

این شخص معتقد است که ایران را از جنگ داخلی نجات داده و از انهدام ارتش جلوگیری نموده است و آنوقت پیام جدیدی بارتش امروز ایران فرستاده و سفارش نموده است که ارتش از ملت حمایت نماید. عجبا! آیا ملت ایران از بلیات ۲۲ بهمن مصون ماند؟ آیا ارتش آنروز در ظرف کمتر از چهار ساعت عملاً منهدم و تسلیم گروه های انقلابی چپ از همه قماش: فدائی و مجاهد خلق و تروریست های فلسطینی نشد؟ آیا در روزها و هفته های انقلاب بهترین و وطن پرست ترین و باارزش ترین فرماندهان ارتش یعنی همقطاران آقای عباس قره باغی بی رحمانه و بطرز فجیعی توسط آخوندهای خونخوار و پاسداران جنایتکار و تروریست های فلسطینی بقتل نرسیدند؟ این چگونه بیطرفی ارتش یا بنظر آقای عباس قره باغی طرفداری از ملت و فقط ارتش بود؟ در کمتر از شش هفته پیش ازدوسوم امضا کنندگان اعلامیه بیطرفی اعدام و یا فراری شدند. آیا در اثر پیامدهای این اعلامیه ملت و مملکت بقعر چاه عمیقی سقوط نمود؟ که هنوز پس از سپری شدن ۲۲ سال در تاریکی این چاه ذلت و بدبختی دست و پا نمی زند: آیا زن ایرانی که آزاد شده بود امروز از همان شرایط زندگی قبل از انقلاب بهره مند است؟

و در پوشش اسلامی محبوس نگردید . آیا صدها هزار نفر از مردان و جوانان ایرانی در جنگ هشت ساله که یکی از پدیده های خانمانسوز این انقلاب بود کشته نشدند و صدها میلیارد دلار خسارت ببار نیامد؟ آری تمام این مواهب از تصدق سر حرکت تاریخی این افسر و امیر عالی درجه و صدور اعلامیه «حمایت از ملت و ارتش» اومیباشد.

در اثر حمایت آقای عباس قره باغی امروز ملت ایران در چنان تنگنایی گرفتار شده که مجبور است بین بدترین، بدتر و بد را برای نجات خود انتخاب نماید. امروز ملت ایران برای رهایی از دست دژخیمان رفسنجانی و دارو دسته اش مجبور است متوسل به خاتمی ها و عبدالله نوری ها و خوئینی ها و ابراهیم یزدی ها بشود همانطور که در مثل آمده در جهنم عقربهایی وجود دارند که انسان به مار غاشیه پناه میبرد.

در طول ۲۲ سال که از فاجعه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ میگذرد آیا آقای عباس قره باغی کلمه ای بر علیه جمهوری اسلامی بیان کرده است؟ و یا بعنوان یک سرباز و یکی از امرای ارتش حرکت ملی و اقدامی برای نجات ایران نموده است؟ آیا در طول این سالها غیر از حمله، تهمت و ناسزا به مردانی که توسط دژخیمان خمینی بخاک و خون غلطیدند مطلب دیگری عنوان نموده است؟ آیا مکرر در هر مصاحبه، در هر نوشته و در هر نشریه زنده یاد شادروان دکتر بختیار را بیاد ناسزا نگرفته؟ آیا رفتاری که رژیم جنایتکار ولایت فقیه در روزها و هفته های انقلاب با همقطاران آقای عباس قره باغی نمود هیچ گونه سنجشی یا رفتاری که در مورد ایشان گردید وجود دارد؟ ایشان براحتی و با آنچه که داشت از ایران خارج شد و هم اکنون در حالیکه بسیاری از افسران ارشد و امیران عالی درجه در کنج غربت با سختی های بسیار و در مضیقه برای زندگی روزمره دوران تلخی را میگذرانند، آقای عباس قره باغی راحت و آسوده و مغرور به «اعلامیه حمایتش از ملت»؟! مشغول سیر و گشت همراه سگ خود در خیابانهای منطقه شانزدهم نیست؟ در همان منطقه ای که

شادروان ارتشبد اویسی کمتر از دوسال به‌مراه برادرش بدست مباشران رژیم جنایتکار ولایت فقیه بقتل رسیدند. پس آقای قره باغی شما را بخدا دیگر از ملت و ارتش ایران حمایت نفرمائید، همان با راوّل برای هفت نسل کافی است.

ولی جای بررسی است برای چه در این موقع که ملت دست بگیریان با نظام ولایت فقیه است آقای قره باغی باز خودنمائی مینماید؟ بعید است که ایشان فاقد سلامتی فکر و قدرت تشخیص مسائل باشند و یا موضع خود را نزد ایرانیان درک نکنند. نهایتاً چنین نظر میرسد که ایشان خواسته اند به سرکردگان جمهوری اسلامی بفهمانند و برخ آنها بکشند که خیلی مدیون توطئه او در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیستند و بایستی بانجام تعهدات و پرداخت پاداش‌های خود پیش از پیش ادامه دهند.

ایشان بکدام ارتش پیام می فرستند؟ اگر آن ارتش قربانی شده توسط دژخیمان خمینی میباشد، که آقای عباس قره باغی تا ابد منفور بازماندگان آن ارتش یا خانواده‌های آنها میباشد. اگر منظور ارتش امروز ایران است که مطلقاً شناسائی از ایشان ندارد و حداکثر او را بعنوان یک مهره سوخته با آن سابقه درخشان میشناسد. پس دیگر آقای عباس قره باغی در موضعی نیستند که بتوانند پیام برای ملت و ارتش ایران بفرستند.

اما آقای قره باغی بایستی درک کنند که آینده ایران نه بدست جنایتکاران سپاه پاسداران و بسیج و غیره و نه بدست کارگردانان و پس مانده های نظام ولایت فقیه میباشد. رستاخیزو آینده درخشان ایران با نیروی عظیم ولایزال بیش از ۳۵ ملیون جوان آزاده و وطن پرست ایرانی جامعه عمل خواهد پوشید و تاریخ است که عناصری چون شما را عادلانه ارزیابی خواهد نمود

کیهان، لندن شماره ۶۹۶

● ۵ مه ۲۰۰۰